

گزارش «جوان» از روند تفحص، شناسایی و تشییع شهدای گمنام در همکلامی با سرهنگ ابراهیم رنگین

فرزندان ۱۳ هزار خانواده هنوز در میدانند!

■ **صغری خیل فرهنگ**

چندی پیش سردار سیدمحمد باقرزاده، فرمانده کمیته جست‌وجوی مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح در حکمی محمدمهدی شمس را به عنوان مسئول معراج شهدا منصوب کرد و در ادامه از زحمات ۴۰ساله سرهنگ پاسدار «ابراهیم رنگین» تقدیر به عمل آورد و او در حکمی به عنوان مشاور در امور معراج و مسئول تعیین هویت شهدا منصوب کرد. به بهانه رسانه‌ای شدن این خبر و به رسم تقدیر از زحمات ۴۰ساله سرهنگ رنگین که طی سال‌ها فعالیتیم در سرویس مقاومت روزنامه جوان همراه همیشگی ما بود و مسارا در همکلامی و همراهی با خانواده شهدای تازه تفحص شده راهنمایی می‌کرد، باوی همکلام شدیم. او اصالتاً اهل تهران و متولد سال ۱۳۴۰ است. آنچه در پی می‌آید حاصل همکلامی ما با سرهنگ ابراهیم رنگین در معراج شهدای تهران است.

■ ■ ■

■ **سربندهای آویزان و نابالونوشتهای شهدایی**

وارد خیابان بهشت می‌شوم و کمی بعد به معراج شهدا می‌رسم. بزهای منقش به تصویر شهدا خبر از درستی مسیر می‌دهد. وارد محوطه معراج می‌شوم، گویی قدم گذاشته‌ام به یکی از مناطق جنگی. محوطه حلال و هوای جبهه دار؛ سربندهای آویزان و نابالونوشتهای شهدایی. حس و حال عجیبی سراغم می‌آید. کمی بیشتر که گوش می‌کنم، صدای همههم شهدا را می‌شنوم با همان شوخ‌طبعی‌های همیشگی‌شان. از یکدیگر پیشی می‌گیرند تا پلاک‌های هویتی‌شان اینجا در معراج شهدا ممهور شود و به آغوش خانواده‌های‌شان باز گردند. صف ایستاده‌اند بچه‌های جامانده از کربلای ۴، کربلای ۵، غواصان دست‌بسته و مدافعان خان طومان و بسیاری دیگر. اینجا میعادگاه عاشقان است؛ نقطه‌ای بین زمین و آسمان که حدود ۱۲۰ هزار شهید را به بدرقه نشست. اینجا از همه دنیا و تعلقاتش جدا می‌شوی، حس خوبی که نمی‌خواهی گذر زمان آن را از تو بگیردش.

■ **قاب شبیشه‌ای و لباس غواصی شهید عبدالله مصیبی‌اردکانی**

قبل از آمدن سرهنگ رنگین نگاهی به اطراف می‌اندازم، میان سالن منتهی به اتاق کار سرهنگ رنگین، یک قاب شبیشه‌ای همه توجه‌م را به خود جلب می‌کند، همه حواسم را می‌دهم به این قاب شبیشه‌ای کنار دیوار، نزدیک‌تر می‌شوم و چشمم به یک باره به لباس غواصی شهید عبدالله مصیبی‌اردکانی می‌افتد؛ لباسی که در این قاب شبیشه‌ای به نمایش گذاشته شده تا حقنیت شهدا را برای ارتش به تصویر بکشد. لباس غواصی که سال‌ها مانندار استخوان‌های بر جای مانده از شهیدش بود. شهید عبدالله مصیبی‌اردکانی در عملیات کربلای ۴ در نهر چین به شهادت رسید و پیکر پاکش پس از گذشت ۳۲به مهین بازگشت، اما نکته قابل توجه از این شهید ققمقه‌ای بود که حین تفحص در کنارش یافت شد؛ ققمقه‌ای که بر بود از آب. بعد از زیارت شهید اردکانی به سمت حسینیه معراج شهدا می‌روم. همان جایی که میعادگاه عاشقان و دلدادگان بسیار است. می‌روم در کنار سرهنگ رنگین از روزهای انقلاب و چگونگی ورودش به امور شهدا و خادمی‌اش در این عرصه بدانم. می‌روم تا از او در مورد تفحص، شناسایی و اطلاع‌رسانی خانواده‌ها که به قول او سخت‌ترین بخش کارش است بیشتر بدانم.

■ **درخواست یخ برای حفاظت از پیکر شهدا**

همین اواخر بود که سرهنگ ابراهیم رنگین کنار کشید و کار را به جوان ترسیده، اما هنوز هم پای ثابت کار شهادت. ۴۰سال خادمی در معراج شهدا افتخاری است که به آن می‌بالد و شکر گزار است. او از روزهای انقلاب و ورودش به بحث شهدا اینگونه روایت می‌کند: «چهارم دبیر ستان بودم که وارد فعالیت‌های انقلابی شدم. هنوز دبلم نگرفته بودم. یکی از دوستانم هم در یکی از تظاهرات‌های خردمیز شاه، به شهادت رسیده شهید ابراهیم عابدی. آن روزها من کار با اسلحه را نمی‌دانستم برای همین همراه با یکی از بچه‌های محل، کار خادمی برای شهدا را آغاز کردم. شهدای انقلابی را غسل و کفن می‌کردیم. خوب بادم است وقتی شهدا را به بهشت زهراي تهران منتقل می‌کردند، ما برای آن‌همه ساله داشتن یخ شهدا نیاز به یخ داشتیم. آن روزها دسترسی به قالب یخ دشوار بود و امکانش میسر نبود. برای همین زنگ خانه همسایه‌ها را می‌زدم و دو آنها در خواست یخ می‌کردیم و یخ‌ها را روی پیکر‌ها می‌ریختم تا یو نگرند و بتوانیم در فرصت مناسب آنها را جایگاه کنیم. برای من کار بری شهدا از همان روزها آغاز شد. از همان ۱۷سالگی. عشق به شهدا از همان زمان در دل من جای گرفت. در کنارشان حس خوبی داشتم و دارم. شاید عده‌ای از مردم زمانی که یکی از عزیزان‌شان از دنیا می‌رود؛ پدر بزرگ، مادر بزرگ و پدرم‌رو حاضر نیستند برای لحظاتی نزدیک‌شان بمانند. با اینکه سالی‌ها با آنها زندگی کرده‌اند و وابستگی عاطفی دارند، اما در مورد شهدا این‌ها صدق نمی‌کند و داستان شهدا با همه اینها فرق دارد. کنارشان به یک آرامش بی‌مثال می‌رسی. به آنها متوسل می‌شوی و آنها هم گره‌گشای کارهایت می‌شوند. من این را در این ۴۰سال که برات تجربه کرده‌ام، تجربه‌ای که خاطرات خوبی را برایم رقم زده است.»

■ **بدرقه شهید عیسی شجاعی بعد از ۴۰سال**

میان همکلامی مان با سرهنگ رنگین، مسئولان سپاه استان البرز و خانواده شهید عیسی شجاعی برای بردن پیکر شهیدشان به حسینیه معراج شهدا آمدند. پیش از این برنهای تشییع و خاکسپاری‌اش را در سرتاسر استان البرز دیده بودم و افسوس می‌خوردم که به خاطر مشغله کاری‌ام نمی‌توانم در تشییعش باشم، اما وقتی در حسینیه چشمم به تابوت شهید افتاد، خودم را کنار تابوت شهید رساندم. بی‌درنگ به او متوسل شدم و روی تابوتش چند خطی از دل‌تنگی‌هایم نوشتم و خود را در دامان شهدای‌اش انداختم و شروع کردم به درددل. امید که امین‌گوی دعا‌های‌مان باشد. شهید عیسی شجاعی متولد دوم مرداد سال ۱۳۴۴ بود که از سپاه ناحیه کرج به جبهه اعزام شد و ۱۹ مرداد سال ۱۳۶۲ در سن

۱۸سالگی در عملیات والفجر ۱ در منطقه فکه به درجه رفیع شهادت نائل آمد و مفقودالائثر شد. ایشان به همت گروه‌های تفحص شهدا کشف و شناسایی شد

■ **گروه‌های جنگ‌های نامنظم «گمجن»**

بعد از معراج شهدا، پیکر شهید شجاعی گفت‌وگوی‌مان را با سرهنگ رنگین ادامه می‌دهیم. او می‌گوید: «انقلاب که به پیروزی رسید من بر گنشم دبیر ستان و دبیرم را گرفتم و

بعد برای خدمت به ارتش رفتم تا اینکه جنگ آغاز شد. ابتدا شهادت نائل آمد و مفقودالائثر شد. ایشان به همت گروه‌های تفحص شهدا کشف و شناسایی شد

و گیوه به پارفتیم محضر شان. شیطنت‌های خاص دوران خودمان را هم داشتیم. سردار باقرزاده تا من را دید گفت: کی معرفی شدید؟ گفتیم: همین امروز، گفت: برو کردستان! گفتیم: من زیاد آنجا نمی‌مانم‌ها! گفت حلا- برو. آن گوران اکثر بچه‌ها کار در قسمت تعاون و اداری را دوست نداشتند. خیلی مشتاق بودند که به اطلاعات و عملیات بروند. این شد آغاز کار ما در سپاه و همراهی‌مان با شهدا. در شش ماهی که در کردستان بودیم کار جمع‌آوری شهدا را در مناطق عملیاتی شمال غرب بر عهده داشتیم و هم‌زمان با عملیات بچه‌های تعاون رزم برای پاکسازی همراه نیروهای نظامی می‌رفتند.

من در یکی از این پاکسازی‌ها همراه شهید کاوه بودم.»

■ **حمام غرق به خون شهدا**

او در ادامه می‌گوید: «کمی بعد به معراج شهدای مهاباد و بعد معراج شهدای ارومیه منتقل شدم. نامه شش ماهه سردار، تقریباً یکسال‌وخرده‌ای من را در تعاون نگه داشت. در این مدت خاطرات زیادی برای ما رقم خورد. یک روز در بوکان بودیم که به‌ما اطلاع دادند خودتان را برسانید. به فلان منطقه رفتم و متأسفانه صحنه‌های تلخی از شهادت بچه‌های پاسدار را در آنجا دیدیم. تعدادی از برادران سپاه برای استحمام رفته بودند که کومله وارد حمام شده و بچه‌ها را به طرز وحشتناکی به شهادت رسانده بودند. همراه دیگر دوستان یکی‌یکی پیکر‌های غرق به خون را بردیم- به مهاباد بعد هم به ارومیه منتقل کردیم. کردستان هم خودش مظلوم بود و هم

آموزش‌های لازم در یادگان امام علی(ع)، من را به تعاون فرستادند که آن روز سردار باقرزاده مسئولیت تعاون را بر عهده داشت. ما خدمت ایشان رسیدیم و با یک لباس رسمی به نام «گمجن» گروهی از اکراد مجلی که با ارتش همکاری می‌کردند، همراه شدم. شش ماه کنار این عزیزان بودم و بعد خدمت تمام شد و به خانه برگشتم. شش ماه از خدمتم را در جنگ سپری کردم. چند روز بعد از آن وارد سپاه شدم، آنجا بود که مأموریتم در سپاه شروع شد. بعد از گذراندن



سرهنگ ابراهیم رنگین در معراج شهدا

جریان عملیات کاوش پیکر مطهر شهدا توسط گروه‌های فرستادند که آن روز سردار باقرزاده مسئولیت تعاون را بر عهده داشت. ما خدمت ایشان رسیدیم و با یک لباس رسمی

از شهادت و گمنامی، در ارتفاعات چهل چشمه کردستان

پیدا شد.»

■ **از تفحص تا شناسایی**

سرهنگ رنگین به روند تفحص تا شناسایی شهدا در داخل خاک کشور و در مناطق سرزمینی عراق اشاره می‌کند و می‌گوید: «کل شهدا را ما تجسس و تفحص می‌کنیم، چه اجساد عراقی و چه ابدان مطهر شهدا. عراقی‌ها اصلاً وارد این کار نشده‌اند. عراقی‌ها کنار بچه‌ها ما کار می‌کنند، وقتی جنازه عراقی تفحص می‌شود، به آنها دست هم نمی‌زنند، اما شهدای مارا همراهی می‌کنند و آنها به کشته‌شدگان خودشان می‌گویند «مظلوم». گاهی آنها را شناسایی می‌کنند و به خانواده‌های‌شان تحویل می‌دهند، اما شهدای عزیز ما همان طور که حضرت اقا فرمودند، وظیفه داریم تا آخرین نفرشان را

تفحص و شناسایی کنیم. نمی‌توانیم اجازه دهیم مفقود بمانند. جمهوری اسلامی همه توان خود را گذاشته است که این شهدا را بیابد. الحمدلله خدایه ما لطف داشته و خود شهدا هم عنایت داشته‌اند و ما توانستیم تا به امروز به این کار ادامه دهیم. قبل از سقوط صدام عملیات تفحص در داخل خاک کشور خودمان انجام می‌گرفت. در داخل همه یگان‌های سپاه و ارتش پای کار بودند و ما فرماندهی کمیته جست‌وجوی مفقودین مناطق را جست‌وجو می‌کردند. بعد از سقوط صدام خلعی ایجاد شد و اجازه ندادند کار کنیم و حدود چهار سالی کار تفحص مسکوت ماند تا اینکه بعد از رایزنی‌های لازم کار تفحص در بیرون مرزا شروع شد. اولین منطقه هم فاو بود، البته با محدودیت نرات و حضور الزامی صلیب سرخ و هیئت عراقی که باید در زمان تفحص حتماً در منطقه حضور داشته باشند. در ادامه همکاری ما با عراقی‌ها مناطق موردنظر برای تفحص شهدا گسترده‌تر شد و این کار ادامه پیدا کرد. سختی کار بسیار زیاد است، چون باید نقطه‌ای کار کنیم. مثلاً شهید مفقودالائثری داریم که پیکرش نیامده، ابتدا باید بررسی کنیم ایشان با کدام یگان و گردان به عملیات مورد اعزام شده، با چه کسی هم‌رزم و همراه بوده است. منطقه عملیاتی را مشخص می‌کنیم، اما نقطه‌ای کار می‌کنیم. مثلاً شلمچه از تقاطعی است که حدود شش عملیات در خاکش اتفاق افتاده است، یعنی از بیت‌المقدس جنوبی تا بیت‌المقدس ۷، سال ۱۳۶۶. عملیات کربلای ۴ و ۵، عملیات رمضان... که با توجه به تعداد بالای عملیات‌ها و حضور نیروها بیشترین مفقودالائثر‌ها را در آنجا داشتیم. تعدادی از شهدا را در این مناطق تفحص کردیم. و هنوز هم تعدادی وجود دارد. بیشترین تعداد شهدا را هم از همان جا طلبکار کردیم. البته در داخل خاک کشورمان کردستان هم تعدادی شهید داریم که هنوز هم مفقودالائثر هستند. تعدادی از این شهدا توسط کومله به اسارت گرفته و بعد به شهادت رسیده‌اند که از محل تدفین‌شان بی‌اطلاعیم. اما تعدادی از شهدا را هم پیدا کرده‌ایم مانند «شهدای زنان دوتلو». ما در کردستان آمار درستی از تعداد شهدای مفقود نداریم. آنجا شرایط خاص خودش دارد. وقتی بچه‌ها را ضدانقلاب می‌برد و به شهادت می‌رساند، جلوی پای عروس و داماد سر می‌برد و گاهی خودشان آنها را اعدام یا مثله می‌کردند، این شهدا مفقودالائثر هستند و هیچ اطلاعی از محل دفن آنها در دست نیست. مرحله بعد از تفحص، مبادله است. طبق توافق در سال ما چهار تا پنج مرحله مبادله داریم و تعداد شهدا فرقی نمی‌کند. هر چقدر شهید تفحص شده داریم، جمع و بعد از مبادله به عموم مردم اعلام می‌کنیم که در مراسم استقبال از شهدا حضور داشته باشند. بعد شهدا به معراج شهدای تهران منتقل و کار شناسایی آنها آغاز می‌شود.»

■ **کارت هویت و پلاک**

مسئول سابق معراج شهدا از چگونگی شناسایی شهدا در معراج می‌گوید: «ابتدا باید توجه کنیم آنچه از شهدا به دست ما رسیده است باهم در نیامیخته باشد، یعنی پیکر‌ها و شهادت‌های شهدای کردستان و جنوب تفاوت زیادی وجود داشت. شاید شما نمونه‌های این وحشی‌گری را در تصاویر و فیلم‌های حمله داعش در جبهه مقاومت دیده باشید، اگر تا آن زمان نمی‌توانستیم وحشی‌گری و حیوان‌صفت‌بودن دموکرات را به تصویر بکشیم، بدین اقدامات گروه تروریستی تکفیری داعش در سوریه و عراق آن را به خوبی حس کردیم. اینها روی داعش را هم سفید کرده بودند. آنها وقتی بچه‌ها را می‌گرفتند، می‌خواستند به امام توهین و جسارت کنند، اگر جسارت نمی‌کردند آنها را شکنجه می‌دادند و بچه‌ها را خیلی مظلومانه به شهادت می‌رساندند. یکی از این شهدا «فاطمه اسدی» بود.»

■ **شناسایی شهید فاطمه اسدی**

رنگین در ادامه از شهید فاطمه اسدی و نحوه شهادت‌ش می‌گوید: «شهیده فاطمه اسدی در ۱۱ مرداد سال ۱۳۳۹ در روستای باقرآباد از توابع شهرستان دیواندره به دنیا آمد. او ۲۲ساله بود و صاحب دو فرزند که در هشتم شهریورماه سال ۱۳۶۳ بعد از تحمل یک‌ماه اسارت و شکنجه ضدانقلاب توسط عناصر خائن گروهک دموکرات تیرباران شد و در

د

سرهنگ رنگین بارها شاهد دیدار مادران با فرزندان شهیدشان بوده، بارها صوت حزین لایایی مادران شهدا را در معراج شهدا شنیده و هنوز هم عاشقانه پای کار شهدا ایستاده است. هر چند فرصت اندک و مجال گفت‌وگوی ما با او رو به پایان است اما خاطرات سرهنگ رنگین از شهدا و رفقای شهیدش همچنان باقی است... خدا خیر دهد آثانی که به همه این چشم‌انتظاری‌ها پایانی دوباره می‌بخشد

باهم فاطی نشده باشد. بچه‌ها و متخصصانی که دوره‌های لازم را گذرانده‌اند، وارد عمل می‌شوند و با توجه به تجارب و آموزه‌های‌شان کار شناسایی استخوان‌ها را با دقت انجام می‌دهند. بعد از جداسازی، کار نمونه‌برداری از شهدا، چه شهیدی که پلاک همراهش داشته باشد و چه نداشته باشد، انجام می‌گیرد. ما همه را نمونه‌برداری می‌کنیم؛ گاهی یک نمونه، گاهی سه نمونه، بستگی دارد روند شناسایی چقدر باشد. بعد که دی‌ان‌ای گرفتیم، می‌رویم برای مرحله بعدی. بعضی از شهدا کارت هویتی و پلاک دارند، مثل همین شهید عیسی شجاعی که به راحتی شناسایی می‌شود و بعد از اطلاع به یگان، خانواده در جریان قرار می‌گیرد. گاهی خانواده برای اطمینان از ما می‌خواهد دی‌ان‌ای را هم بگیریم و ما این کار را می‌کنیم، اما در مورد شهدای گمنام کار شناسایی زمان بیشتری می‌خواهد. گاهی نمی‌توانیم آزمایش دی‌ان‌ای بگیریم، یعنی استخوان در شرایطی بوده که اصلاً نمی‌شود دی‌ان‌ای گرفت و این کار جواب نمی‌دهد. ما تا دو سال پیکر شهدا را نگه می‌داریم، شاید شناسایی شوند.»

■ **غواصان شهید**

سرهنگ رنگین در ادامه به سختی شناسایی شهدای غواص و معجزه تفحص این شهدا اشاره می‌کند و می‌گوید: «کار شناسایی شهدای غواص هم بسیار سخت بود. ما چیزی نداشتیم که نشان دهد این بچه‌ها متعلق به کجا هستند. حقیقت این بود که کشاورزی عراقی چند باری خواب می‌بیند که از میان زمین کشاورزی‌اش نوری به آسمان متساعد می‌شود، بعد این موضوع را پیگیری می‌کند و بعد از تفحص ابتدا یک شهید و با بررسی‌های دیگر پیکر ۱۶۸ شهید دیگر تفحص می‌شود. اکثراً این شهدا یا تیر خلاصی به شهادت رسیده بودند یا مجروح بودند و دست‌بسته. شناسایی این غواصان شهید هم‌انطور که گفتیم کار سختی بود. ما بعد از بررسی‌های فراوان توانستیم تنها ۸۰ نفر را شناسایی کنیم. تعدادی از آنها گمنام ماندند و تعدادی را هم بعد‌ها از طریق دی‌ان‌ای شناسایی کردیم. سال ۱۳۹۰ به خانواده‌ها تحویل دادیم و امید داریم باقی شهدا هم شناسایی شوند. امید داریم پیشرفت علم در این موضوع به ما کمک کند و به جایی برسیم که تا ۱۵ تا ۱۰ سال آینده شهدای گمنام هم شناسایی شوند. مانند شهید شامی از شهدای لشکر فاطمین که به تازگی هوشش شناسایی شد یا ۱۷۰ شهید آزاده‌ای که مبادله کردیم و هم‌همان شناسایی نشدند که ما به شکل امات آنها را دفن کردیم که اگر شناسایی شد و خانواده خواست این شهید را با خود ببرد، بتواند پیکر را منتقل کند. تعدادی از شهدای فاطمین که در سال ۱۳۹۴ به این شکل تدفین شدند، چون قابل شناسایی نبودند و دی‌ان‌ای هم جواب نداد. خانواده اکثر شهدا پیوندند که خونگیری انجام شود.»

■ **حمل پیکر شهید بانيسان!**

سرهنگ ابراهیم رنگین سخت‌ترین بخش کارش را اطلاع‌رسانی به خانواده‌ها می‌داند و می‌گوید: «اطلاع‌رسانی به خانواده شهدا سخت‌ترین و شکننده‌ترین لحظات را برای ما رقم زده است که روح ما را گالها از داده و ما مجبور بودیم همه اینها را باشیم و بینیم. هیچ وقت آن روز تلخ را از یاد نخواهم برد که مجبور شدم خبر شهادت رفیقم و پیکر سر بریده‌اش را برای مادرش برم. رفیق هم‌محل‌ام را کومله در سر دشت برای هدیه جلوی پای عروس و داماد سر برده بودند و من پیکر ایشان را که دیدم، شناختم و خودم پیکرش را بانيسان به خانه‌شان در تهران رساندم. مادرش تا من را دید گفت، خودت آوردی‌اش؟ واقعاً یکی از سخت‌ترین لحظات کار ما در این سال‌ها در تعاون رزم و معراج شهدا رودررو شدن با والدین و خانواده شهدا بود، حتی حالا که سال‌ها از آن گذشته و خانواده از شهدا فرزندان اطلاع دارند.»

او در ادامه از فضای ساده حسینیه هم می‌گوید: «ما این حسینیه را ساده گرفتیم که مردمی که برای زیارت را اینجا می‌آیند راحت باشند. اینجا میعادگاه ۱۲۰هزار شهید است، ما بعد از معراج شدم خبر شهادت رفیقم و پیکر سر بریده‌اش حرم، مدافع وطن، مدافعان امنیت، در یک قرار عاشقی از مردم دعوت می‌کنیم که برای تشییع شهید به حسینیه بیایند و الحمدلله مردم هم شهدا را از خودشان می‌دانند و همیشه حضور گسترده‌ای در این مراسم داشته‌اند.»

■ **حکایت همچنان باقی است!**

سرهنگ رنگین بارها شاهد دیدار مادران بافرزندان شهیدشان بوده، بارها صوت حزین لایایی مادران شهدا را در معراج شهدا شنیده و هنوز هم عاشقانه پای کار شهدا ایستاده است. هر چند فرصت اندک و مجال گفت‌وگوی ما با او رو به پایان است اما خاطرات سرهنگ رنگین از شهدا و رفقای شهیدش همچنان باقی است... خدا خیر دهد آثانی که به همه این چشم‌انتظاری‌ها دل‌تنگی خانواده شهدا پایانی دوباره می‌بخشد.